

## «طبقه بندی موضوعی طنزهای هفت اورنگ»

دکتر علی صفایی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

فاطمه طالبیان

### ۱. مقدمه

شوخی طبعی از مؤثرترین شیوه های بیان هنری است که به دلیل شیرینی و جاذبه ی خاصی که دارد مخاطبان بسیاری را به خود جذب می کند و به وسیله ی خنده بر احساسات مخاطب تأثیر بیشتری گذاشته، پیام خود را بر باور وی می نشاند. آنچه انواع شوخی طبعی را از هم جدا می کند، هدف از خندانیدن است که ممکن است ایجاد لذت و تفریح، انتقام و یا اصلاح و سازندگی باشد. اما به عبارت دقیق تر «شوخی طبعی آمیزه ای است از خنده، انتقاد، کنایه و مسایل غیر جدی که با کم و زیاد شدن هر یک از این عوامل، انواع شوخی طبعی شکل می گیرد.» (زرویی نصرآباد، ۱۳۷۵: ۴۲) از مهمترین انواع شوخی طبعی ادبی می توان «طنز»، «هجو» و «هزل» را نام برد؛ «طنز در واژه معنی مسخره کردن، طعنه زدن، عیب کردن، سخن به رموز گفتن و به استهزا از کسی سخن گفتن می دهد.» (اصلائی، ۱۳۸۷: ۱۴۰) و در اصطلاح اهل ادب عبارتست از شیوه ی خاصّ بیان تند مفاهیم اجتماعی، اخلاقی، انتقادی، سیاسی و روشی برای افشای حقایق تلخ و فساد و بی رسمی های فردی و اجتماعی که سخن گفتن از آن ها به صورت عادی و جدی گاه ممنوع و گاهی نیز دشوار است. یحیی آرین پور معتقد است: «قلم طنز نویس کارد جراحی است که با همه تیزی و برندگیش، کشنده نیست بلکه سلامتی آور است. زخم های نهانی را می شکافد و چرک و آلودگی را بیرون می ریزد. عفونت را می زداید و بیمار را بهبود می بخشد.» (آرین پور، ۱۳۷۲: ۳۶)

خنده ی طنز، نوشخند نیست بلکه ریشخند، نیشخند و زهرخند است که پس از خنده مخاطب را به تفکر وا می دارد.

«هجو» در لغت به معنای شمردن معایب کسی، نکوهیدن، دشنام دادن کسی به شعر و سرزنش است. (داد، ۱۳۸۵: ۵۳۵) و در اصطلاح ادبی «کلامی است یورش بر و پرده در. زشتی‌ها را بزرگ‌نمایی می‌کند؛ خواه زشتی رفتار و پیکر باشد، خواه کاستی‌های روح. واژگان در هجو برهنه‌اند و شاعر در این شیوه گفتاری از دشنام سر بر نمی‌تابد و از تهمت و افترا دریغ نمی‌ورزد.» (حرّی، ۱۳۸۷: ۳۵) سولون معتقد است: «بدتر از شمشیر، زبان اصحاب‌نظم و نثر است که خلایق را به بدی یاد کنند.» (کاسب، ۱۳۶۶: ۱۵) «هزل» در لغت به معنای مزاح و سخن بیهوده گفتن است و درباره‌ی معنای اصطلاحی آن گفته‌اند: «هزل، سخنی مطایبه‌آمیز، صریح، بی‌پرده، دریده، وقیح و شرم‌آور است که قصد آن تفریح و خوش‌داشتن وقت مخاطب و زدودن ملال وی است و غالباً هیچ‌گونه جنبه‌ی تربیتی و اصلاحی و یا برعکس تخریبی ندارد، هر چند در آثار بعضی عرفا، معمولاً برای جا انداختن امری مطلوب و یا تعلیم خواننده به کار رفته است.» (نیکویخت، ۱۳۸۰: ۸۱)

## ۲. پیشینه‌ی طنز

از آنجا که زبان طنز، زبان انتقاد غیر مستقیم تمام جوامع بشری است، شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه بر نحوه‌ی بیان طنز تأثیر فراوانی دارد. در جوامعی که حکومت به شیوه‌ی استبدادی است، انتقاد ولو اینکه در جامعه‌ی طنز و شوخی باشد به هیچ‌وجه پسندیده و مطلوب نیست. پیش از مشروطیت، دولت‌های حاکم ایران دارای چنین ویژگی بودند و از این رو، طنز فارسی را در سیر تاریخی آن می‌توان به پیش از مشروطه و پس از مشروطه تقسیم نمود. طنز پیش از مشروطه بیشتر فردی و شخصی بوده و طنز پس از مشروطه، اجتماعی و ملی. البته در قرن هفتم و هشتم به دلیل نابسامانی‌های سیاسی و هرج و مرج اجتماعی ناشی از حمله‌ی مغولان، صبغه‌ی نسبتاً انتقادی گرفته و عبیدزاکانی در این وادی، کوبنده‌ترین، گیراترین و صریح‌ترین طنزهای انتقادی را رقم زده و اوضاع نابسامان زمان و اعمال خلاف شرعی و غیر انسانی حاکمان، فقیهان و قاضیان و ... را به شیوایی به تصویر کشیده است. (حلبی، ۱۳۷۷: ۱۷۹) علاوه بر عبید، از دیگر طنزپردازان بزرگ ادبیات کلاسیک ایران می‌توان از مولوی، سعدی، حافظ و جامی نام برد.

درباره‌ی طنز پس از مشروطه باید گفت در پی تحولاتی که در اثر انقلاب مشروطه به وقوع پیوست و با آزادی بیان نسبتاً زیادی که به وجود آمد، طنزنویسی نیز رواج فراوانی یافت. طنز از نظر قالب و محتوا نسبت

به دوره های پیش تحولی اساسی یافت و کارکرد سیاسی - اجتماعی و توجه به مردم از ویژگی های اصلی آن در این دوره شد. بسیاری از نویسندگان و شاعران ترجیح دادند مطالب خود را در قالب طنز بیان کنند. به همین دلیل موضوع اشعار این دوره به نحو بی سابقه ای اجتماعی و سیاسی شد. (جوادی، ۱۳۸۲: ۱۲۹)

### ۳. عبدالرحمن جامی

عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن شمس الدین محمد جامی از بزرگترین دانشمندان و شاعران ایرانی در ۲۳ شعبان سال «۸۱۷» در خرجرد جام متولد شد. «وی نه تنها از بزرگان شعرای ایران به شمار می رود بلکه او را خاتم شعرای ایران دانسته اند زیرا پس از او شاعری بدان بزرگی نیامده است.» (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۸۷)

زمانی که به تحصیل علوم رایج زمان مشغول بود، مجذوب طریقه ی تصوف گشت و به حلقه ی مریدان سعدالدین کاشغری، عارف مشهور از سلسله ی نقشبندیّه (متوفی ۸۶۰) پیوست و در ضمن یادگیری نحو و صرف و منطق و حکمت مشایی و حکمت اشراق و طبیعیات و ریاضیات و فقه و اصول و حدیث و قرائت و تفسیر، تصوف را نیز فراگرفت. او دارای آثار منظوم و مثنوی متعددی در زمینه های گوناگون مانند تفسیر، فقه، عرفان، حدیث، اخلاق، اشعار (قصیده و غزل و مثنوی و...)، فنون ادبی (صرف و نحو، عروض و قافیه، معما و...)، شرح احوال رجال و غیره می باشد که به دو زبان فارسی یا عربی نگاشته شده است. از مهمترین آثار او می توان هفت اورنگ و بهارستان را نام برد. هفت اورنگ، هفت مثنوی است که جامی در زمان های مختلف آن ها را سروده و سپس یکجا گردآوری کرده و «هفت اورنگ» نامیده است که عبارتند از: سلسله الذهب، سلامان و ابدال، تحفه الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری.

جامی از طنزپردازان نامداری است که هم در طنز کتبی و هم در طنز شفاهی استاد بوده و از او شوخی ها و لطیفه های بسیار نقل شده است. از جمله فخر الدین علی صفی (متوفی ۹۳۹) در فصل چهارم از باب نهم کتاب لطائف الطوائف، سی و دو لطیفه از عارف جام نقل کرده است که نشانگر مهارت جامی در طنز شفاهی می باشد. در آثار وی نیز قطعات فکاهی و طنز مانند نمکی که بر طعام پاشند، افکار عمیق و سخنان بلند او را شیرین و جذاب نموده است. اغلب شوخ طبعی های جامی در هفت اورنگ از نوع ادبی طنز است و هزل و هجو در این مثنوی ها کمتر دیده می شود. می توان گفت دلیل این امر، این است که هجو بیشتر جنبه ی خصومت شخصی دارد در حالی که جامی، عموم مردم را مورد خطاب قرار می دهد و در هزل تنها قصد

شاعر، خندانان است و به دنبال تعلیم و سازندگی نیست در حالی که تمام مطایبات و شوخ طبعی‌های جامی دربردارنده‌ی پیامی آموزنده و تعلیمی است.

#### ۴. موضوعات طنزهای هفت اورنگ

طنزنویس در انتخاب مضمون و موضوع طنز محدودیتی ندارد. هر چیزی که مربوط به انسان و اجتماع یا حتی کل هستی باشد و هر آنچه که نتوان با آزادی به نادرستی آن اعتراض کرد، می‌تواند موضوع طنز باشد. در واقع، چپستی موضوع دارای اهمیت نیست بلکه نحوه‌ی نگرش به موضوع مهم است. طنزهای هفت اورنگ شامل موضوعات گوناگونی در زمینه‌ی شعر و شاعران، خصلت‌های نکوهیده‌ی مردم، عقیده و مذهب، سیاست و حکومت می‌باشد.

#### ۴-۱. شعر/ شاعری

جامی از به خطر افتادن و روی به انحطاط و ابتذال نهادن شعر و شاعری متأثر بوده و طعن و طنز خود را متوجه‌ی سخنورانی ساخته است که از دانش لازم شاعری بی‌اطلاع بوده‌اند و غایت مقصودشان از شعر و سخنوری اکتساب رزق و جلب منفعت بوده است. برای نمونه در حکایت طنزآمیز زیر شاعران طماع را مورد تمسخر قرار می‌دهد و می‌گوید این شاعران برای گرفتن صله آنقدر مزاحم ممدوح می‌گردند که او را درمانده می‌سازند.

شاعریش کرده لقب لاغری	فره‌پی از خوان سخن پروری
بهر یکی خواجه‌ی فربه مدیح	گفت به نظم خوش و شعر فصیح
بوی توقع به مشامش رسید	خواجه‌ی مسکین چو به مدحش شنید
کرد توجه سوی قصر بلند	خاست از آن انجمن پر گزند
در رهش افتاد زمانی درنگ	چون نفس از فره‌پیش گشت تنگ
فره‌پیت می‌دهد ای خواجه رنج	گفت بدو لاغری مدح سنج
با دل صد پاره بخندید و گفت	خواجه از آن نکته چو گل بر شکفت
رنج تن من همه از لاغریست	رنج همه گر چه ز تن پروریست
در کف صد محنت و رنجم سپرد	لاغری از فره‌پیم دست برد

(جامی، ۱۳۸۶: ۴۳۹)

تناقض بین «لاغری» و «فربهی» و ایهام در واژه ی «لاغری» سبب طنزآمیز شدن این حکایت گشته است. رنج خوواجه ی فربه از لاغری است اما نه لاغری در مفهوم لاغر بودن بلکه شاعری که لقبش لاغری است. نمونه های دیگر طنزهای هفت اورنگ درباره ی شاعران در صفحات ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰ دیده می شود.

#### ۴-۲. سیاست / حکومت

حکومت های ستم پیشه و کارگزاران آن ها که باعث آشفتگی و سیاه روزی ملت شده اند، همواره از جمله اهداف طنز و شوخ طبعی بوده است. جامی در داستان طنزآمیز زیر، ظلم متغلبان و حکمرانان را نسبت به ضعیفان و زیردستان مورد نکوهش قرار می دهد و سلاطین مقتدر را به اجرای عدالت تشویق می نماید. او می گوید پادشاهی که به فکر آسایش مردم خود نباشد، خاک بر سرش باد!

پیش	سلطان	عاقبت	محمود	که	شه	تختگاه	غزنین	بود
پیر	زالی	ز	خطه	ی	باورد	خط	باوردیان	برون آورد
که	عوانی	ز	خلعت	دین	عور	چشم	جانش	ز نور ایمان کور
به	تغلب	گرفت	باغش	را	طراز	ساخت	جا	کلبه ی فراغش را
شاه	دادش	مثال	عدل	طراز	که	عوان	ملک	او گذارد باز
لیکن	آن	بدرشت	زشت	خصال	تافت	گردن	ز	امثال مثال
بار	دیگر	عجوز	بی	سامان	برزد	از	ظلم	آن عوان دامان
روی	در	دار	ملک	غزنین	کرد	شویه	ی	دادخواهی آیین کرد
شاه	گفتش	ببر	مثال	دگر	کش	نباشد	از	آن مجال گذر
گفت	شاهها	مثال	را	چه	کنم؟	مایه	ی	قیل و قال را چه کنم؟
آنکه	اول	مثال	تو	نشیند	خواهد	آخر	مثال	تو بدرید
شه	شد	از	حکم	طبع	سخت	سخت	سخت	سخت
پیرزن	گفت	با	دل	صد	چاک	که	رو	از غصه خاک بر سر کن
						که	رهی	برسر از چه ریزد خاک؟

خاک	بهرتر	به	فرق	سلطانی	که	ندارد	نفاذ	فرمانی			
گرچه	خوانند	شاه	و	سلطانش	گوش	ننهد	کسی	به	فرمائش		
شه	چو	بشنید	قول	آن	دلریش	شد	پشیمان	ز	سخت	گویی	خویش
بحلی	خواست	زو	به	صد	خجلی	داد	فرمان	ز	بعد	آن	بحلی
که	گروهی	ز	رحم	کردن	تاب	سخت	دل	چو	فرشتگان	عذاب	
گرم	خویی	کنند	و	دم	سردی	در	حق	آن	عوان	باوردی	
همچو	دزدان	کشند	بر	دارش	بلکه	همچون	سگان	به	دیوارش		

(همان، ۲۷۱-۲۷۰)

از دیگر شگردهای آفرینش طنز، حکایات احمقان، دلککان و حاضر جوابان است. آدم‌های حاضر جواب مثل دیگر اشخاص ساده‌ی داستانی، با صفات نوعی خود شناخته می‌شوند و در هر حکایتی که ظاهر شوند، همواره صفت و کنش یکسانی از خود نشان می‌دهند. این اشخاص غالباً افراد عامی و فقیری هستند که با شیرین‌زبانی و هجوگویی، شاه یا بزرگی را می‌خندانند و در ازای حاضر جوابی خود، پاداشی درخور دریافت می‌کنند. در این حکایت نیز پیرزن که از ظلم عوان و بی‌خیالی شاه نسبت به او خشمگین گشته است، با پاسخ‌تندی که به محمود می‌دهد او را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سایر طنزهای سیاسی هفت اورنگ در صفحات ۲۷۲-۲۷۳-۲۹۳-۴۲۵-۴۲۶ دیده می‌شود.

#### ۳-۴. طنزهای عقیدتی / مذهبی

تعصبات، سخت‌گیری‌های مذهبی، ریاکاری و مقدس‌نمایی که با دست‌آویز کردن مذهب و اعتقادات مردم، زشت‌ترین مفاصل اخلاقی و اجتماعی را به وجود می‌آورند، از مهمترین موضوعات این گونه طنزها هستند.

#### ۱-۳-۴. صوفیان ریاکار

جامی در بیشتر موارد، از صوفی به بدی یاد کرده است و این امر به سبب ظاهر سازی و ریاکاری صوفیان زمان او بوده است. آنان به جای آنکه به راستی مردان خدا و روندگان راه حقیقت باشند، اغلب، خرقة داران و

پشمینه پوشانی بودند که بویی از عشق نابرده و پای از سرای طبیعت بیرون نمی نهادند. او در ابیات زیر شکمبارگی این صوفیان را که در خوردن حلال از حرام نمی شناسند، مورد ریشخند و استهزاء قرار می دهد و می گوید چنان در خوردن غذا شتاب دارند که حتی بسم الله گفتن را فراموش می کنند.

سفره ای از حرام مالامال	همه چیزی درو به غیر حلال
شیخ و یاران او به شهوت و آز	چون به سفره کنند دست دراز
زند آن سان شره بر ایشان راه	که فراموش کنند بسم الله
می نهد آن دگر ز نفس دغل	لقمه لقمه در آستین و بغل
که تبرک ز خوان درویشان	می برم بهر خانه و خویشان
شیخ بهر فتوح زمره ی خاص	فاتحه خواند آنگهی اخلاص
لیک آن فاتحه ز کبر و ریا	نرود از برویشان بالا

(همان، ۲۵-۲۴)

تناقض بین ظاهر و کردار این صوفیان (که باید دل از تعلقات دنیوی بریده باشند اما برعکس بسیار حریص و آزمند هستند) و همچنین تناقضی که در گفتار و نیت درونی آن ها است (گفتن اینکه غذا برای تبرک به خانه می برند درحالیکه از روی حرص و شره این کار را می کنند) ریشخند مخاطب را نسبت به آنان برمی انگیزد. همچنین کنایه (وجه حلوا و خرج پالوده «رشوه»/ از بروت بالا نرفتن دعا و ذکر « قبول حق واقع نشدن») باعث ظرافت این ابیات گشته است.

سایر طنزهای هفت اورنگ درباره ی صوفیان در صفحات ۲۳-۲۴-۲۶-۲۷-۱۲۶-۴۸۷-۴۸۸ دیده می شود.

#### ۴-۳-۲. اباحتیان / سست ایمانان

جامی در ابیات زیر، کسانی را که بنای مذهب خود بر کم آزاری نهاده و در این راه به ورطه ی اباحت و الحاد افتاده اند، مورد تمسخر و نکوهش قرار می دهد.

ترک	آزار	کردن	خواجه	دفتر	کفر	راست	دیباچه
منکر	آمد	به	پیش	او	معروف	شد	به
				منکر	عنان	او	مصروف

اصطلاحات	عارفان	از	بر	کرده	و	می	کند	بیان	فر	فر
دلش	از	سر	کار	واقف	نه	معروف	بی	شمار	و	عارف
همچو	جوز	نهی	نماید	نغز	لیک	چون	بشکنی	نیابی	مغز	
کرده	وهم	و	خیال	بی	پاکان	مندرج	در	عبارت	پاکان	
لفظها	پاک	و	معنیش	گرگین	نافه	چین	لفافه	سرگین		
نافه	نگشاده	مشک	افشانند	ور	گشایی	جهان	بگنداند			

(همان ۱۰۱-۱۰۲)

جامی تناقض بین ظاهر و معنای سخنان اباحتیان را در تشبیهاتی تمسخر آمیز به «جوز تهی» و «نافه چین لفافه سرگین» مانند کرده و با تقابل موجود میان «نافه» و «سرگین» در مشبه به، جنبه ی طنز این تشبیه تمثیلی را پرورش داده است.

#### ۴-۴. خصلت های نکوهیده ی مردم

جامی جهل و نادانی، بوالهوسی، دنیاپرستی و حرص، تکبر و خودخواهی، بخل، شکمبارگی، پستی و فرومایگی، مردم آزاری، لاف زنی، ریا و ظاهرسازی و دیگر خصلت های ناپسند مردم را مورد طنز و طعنه قرار می دهد تا با تمسخر صاحبان این رفتارها موجب احیای ارزش های متعالی معنوی و انسانی در آن ها شود.

#### ۴-۴-۱. ساده اندیشی / بلاهت

عقل قوه ای در انسان و بصیرتی در جان اوست که ارزش هر چیز را در رابطه با هدف غایی انسان محاسبه می کند و انسان را در راه راست و به سوی مقصد حقیقی به حرکت وا می دارد.

ساده	ای	از	تکا	و	عرصه	ی	غور	کرد	روزی	به	سوی	شهر	عبور
اوفتادش	گذر	به	دکانی	دید	پر	نان	و	نان	خورش	خوانی			
صاحب	خوان	چو	بود	اهل	کرم	نزد	از	منع	و	زجر	با	او	دم
چون	از	آن	نان	و	خوان	به	تنهایی	خورد	چندان	که	داشت	گنجایی	



صاحب خوان چو آن بدید آشفتم	توبره زیر سر نهاده و بخت
زودتر زین در دکان بگیریز	گفت بر خیز هان و هان بر خیز
که بگیرند الاغ آسوده	ملک شهر حکم فرموده
می کند سوی هر الاغ آهنگ	دم به دم می رسد یکی سرهنگ
می کشد زیر بار خویش ترا	می کشد در قطار خویش ترا
توبره بر کتف نهاد و دوید	مرد غوری چو آن سخن بشنید
هیچ جایی به از مناره نیافت	در به در کو به کو بسی بشتافت
خاست از شهر شور و غوغائی	از قضا بهر سود و سودائی
کش بسوی الاغ آهنگ است	شد گمانش که شور سرهنگ است
وز جفای تو در امان شده ام	بانگ می زد که من نهان شده ام
من نهانم مرا مجوی اینجا	زود بگذر سخن مگوی اینجا
همچنان در تکا و غورم من	بلکه خود زین دیار دورم من

(همان، ۲۸)

در این داستان با طنز موقعیت مواجه هستیم. عمل دور از انتظار مرد غوری در فرار از مأموران جمع آوری الاغ و سپس فریاد زدن او از درون مناره (که اینجا نیستیم و هنوز در غور هستیم) موقعیت هایی طنزآمیز به وجود آورده است.

در حکایت زیر نیز ساده اندیشانی که از ظاهر و پوست هر سخن یا اتفاق به معنا و مغز آن پی نمی برند، مورد تمسخر قرار گرفته اند:

کاکلکی	مشکبار	شوخی	گلکی	عاشق	بود	کلکی
خلوتی با چو خود دل افروزی			روزی	قضا	از	داشت
بر رخ غیر در فرو بسته			بنشسته	عیش	به	هر دو تنها
رفت و گستاخ حلقه زد بر در			خبر	شنید	حالشان	کلک از
بانگ بی وقت کردن از پی چیست؟						زد یکی از درونه بانگ که کیست؟

نیست این در گشادنی برگرد	گر نه سردی مکوب آهن سرد
خلوتی خاص و صحبتی تنگست	حلقه ی زلف یار در چنگست
هر که در کوفت باد می سنجد	ز آنکه مو در میان نمی گنجد
گفت در باز کن بهانه مجوی	ز آنکه من خود کلم ندارم موی
موی را در میانه نبود راه	من ز مو عاریم بحمدالله

(همان، ۱۰۵)

کج فهمی و حماقت عامل اصلی طنزآمیز گشتن این حکایت شده است. «مو در میان نمی گنجد» کنایه است از این که هیچ کس در خلوت آنان راه ندارد اما مرد کل که فقط به ظاهر سخن توجه دارد، نتیجه می گیرد مو در این خلوت نمی گنجد بنابراین، او که مو ندارد، می گنجد.

سایر طنزهای ابلهان در هفت اورنگ در صفحات ۴۹-۵۰-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۷-۱۳۸-۳۱۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۷-۳۴۸-۴۱۵-۵۳۶ می باشد.

#### ۴-۲. بخل / خست

بخل به معنای امساک کردن و چشم تنگی است و بخیل به کسی می گویند که حاضر نیست از مال و سایر نعمت هایی که خدا به او عطا کرده است، در جایی که عقل و شرع آن را مطلوب می داند، انفاق نماید و دیگران را از آن نعمت بهره مند سازد. جامی در چندین حکایت هفت اورنگ به تمسخر بخیلان پرداخته است. از جمله در حکایت زیر که غایت بخل و امساک را نشان می دهد.

خواجه ام را ز بصره تا بغداد	گر بود پر ز سوزن فولاد
پس ز کنعان بیاید اسرائیل	همره جبرئیل و میکائیل
خانه کعبه را کنند گرو	چند روز اوفتند در تک و دو
تا به آن جستجوی پی در پی	سوزنی عاریت کنند از وی
بفسرد از توهم آن غرزن	که شود سوده تا که آن سوزن
ندهد سوزن آن فرومایه	نکند شادشان بدان وایه
گیردش لایزال تب لرزه	ز آن تبش در خیال صد هرزه

(همان، ۲۸۹-۲۸۸)

اغراق و بزرگ‌نمایی در توصیف بخل شخصیت این حکایت، ریشخند مخاطب را نسبت به او برمی‌انگیزد. سایر طنزهای هفت اورنگ درباره‌ی بخیلان در صفحات ۱۳۸-۱۳۹-۳۵۷ دیده می‌شود.

#### ۴-۴-۳. شکمبارگی

کش پزد زود بهر طعمه من خواجه چون گوشت خواست عذرآورد که کمین کرد گربه و بر بود نامد افزون ز گوشت یک منقال کرد با زن عتاب کای بانو گوشت یک من دگر بران افزود که تواند شدن دو من یک من وگر این گوشت شکل گربه چراست؟	یک منک گوشت داد خواجه به زن گوشت را زن کباب کرد و بخورد که هنوز آن ز دیگ بیرون بود خواجه سنجید گربه را فی الحال زد به صد غصه دست بر زانو گربه بی شک چو گوشت یک من بود نیست این نکته پیش من روشن اگر این گربه است، گوشت کجاست؟
---	--

(همان، ۲۱۳)

تناقضی که در محاسبات خواجه به وجود می‌آید باعث خنده‌ی مخاطب می‌شود. همچنین بازی زبانی در تکرار و عکس‌دو واژه «گربه» و «گوشت» در بیت پایانی باعث پرورش جنبه طنز این حکایت گشته است. سایر طنزهای هفت اورنگ درباره‌ی پرخوران در صفحات ۱۲۲-۱۲۳ می‌باشد.

#### ۴-۴-۴. حرص / آزمندی

یکی از صفات زشت نفسانی که در نتیجه‌ی عدم تزکیه‌ی نفس در وجود انسان پیدا می‌شود، طمع است. فزونی خواهی و حرص بیش از اندازه موجب می‌شود افراد از آنچه دارند لذت نبرند و همواره در جستجوی آنچه دور از دسترس ایشان است، تلاش بیهوده کنند. در حکایت زیر نیز کودک حریص از نانی که در اختیار دارد، لذت نمی‌برد زیرا به داشتن بیشتر از آن می‌اندیشد.

به بغداد شد گام زن زیرکی  
دوچارش فتاد از قضا کودکی

ز دور رخس قرص مه را شکست  
همی خورد از آن گرده و می گریست  
بگفتا منم کودک یک تنه  
بسی اشتها سخت و این گرده خرد  
ز گریه ازانم چنین تلخکام  
بمانم ز بی توشگی سر به زیر  
چو روی خودش گرده ای نان به دست  
بدو گفت زیرک کین گریه چیست؟  
ز خوان امل معده ای گرسنه  
کجا راه سیری توانم سپرد؟  
که می دانم این زود گردد تمام  
نه در دست من نان و نی معده سیر

تناقض در رفتار کودک (داشتن گرده ی نان و گریستن از غصه ی گرسنگی) در این حکایت موقعیتی طنزآمیز به وجود آورده است.

سایر طنزهای هفت اورنگ درباره ی حریمان در صفحات ۹۱-۹۲-۱۶۸-۱۶۹-۳۴۶-۴۲۶-۴۲۷ است.

#### ۴-۵. تکبر / خودپسندی

انسان متکبر خود را برتر از دیگران می داند و با گفتار و رفتار خود دیگران را تحقیر می کند و از آن‌ها انتظار احترام و اکرام دارد. در واقع، کبر نوعی خودشناسی نادرست است که به رفتار نادرست با دیگران می انجامد. جامی در حکایت زیر به تمسخر انسان‌های خود بزرگ بین می پردازد و با گفتن اینکه برخی افراد برای باشکوه به نظر رسیدن حاضرند دست به انجام هر کاری بزنند، آن‌ها را ریشخند می کند.

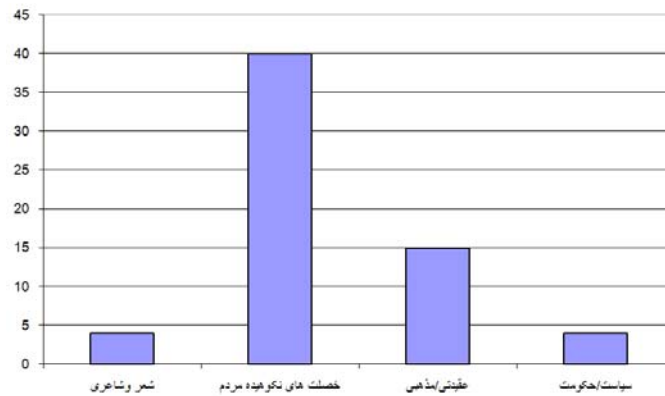
ابلهی رخت خود به خواب سپرد  
جز آزاری که بودش اندر پای  
ساده دل چون ز خواب سر برداشت  
دست خود برد سوی سر دو سه بار  
گفت اگر جامه رفت نبود باک  
ز آنکه نبود به چشم هیچ گروه  
چون نیارست سر برهنه نشست  
که از آنجا که رسم شهر و ده است  
آنچه پوشیدنش ضرورت بود  
رختش از تن کشید و دزد ببرد  
کش ز بی قیمتی گذاشت بجای  
دید گمگشته هر چه در بر داشت  
نه کله باز یافت نی دستار  
دلم از بی عمامگی شد چاک  
مرد را بی عمامه فرّ و شکوه  
کرد بیرون آزار و در سر بست  
...ن برهنه ز سر برهنه به است  
بی ضرورت برهنه کرد و نمود

و آنچه بنمودنش به شرع رواست یک دمش ز ابلهی برهنه نخواست

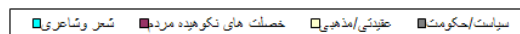
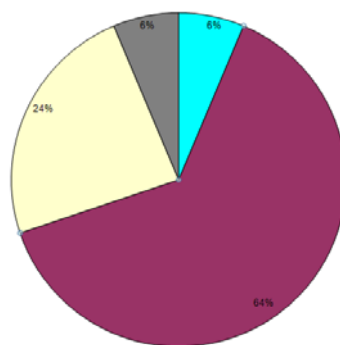
«شلوار درآوردن و بر سر بستن» موقعیتی دور از انتظار و طنزآمیز است که باعث خنده ی شگفت زده ی مخاطب می شود.

نمونه های دیگر طنزهای هفت اورنگ درباره ی متکبران در صفحات ۴۲۸-۴۲۹-۴۳۳-۴۳۴-۹۳۸-۹۳۹ دیده می شود.

موضوعات طنز آمیز هفت اورنگ

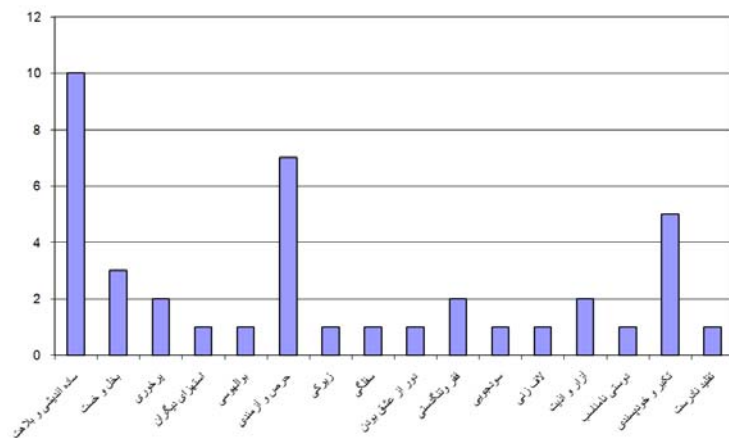


شکل ۱- نمودار فراوانی

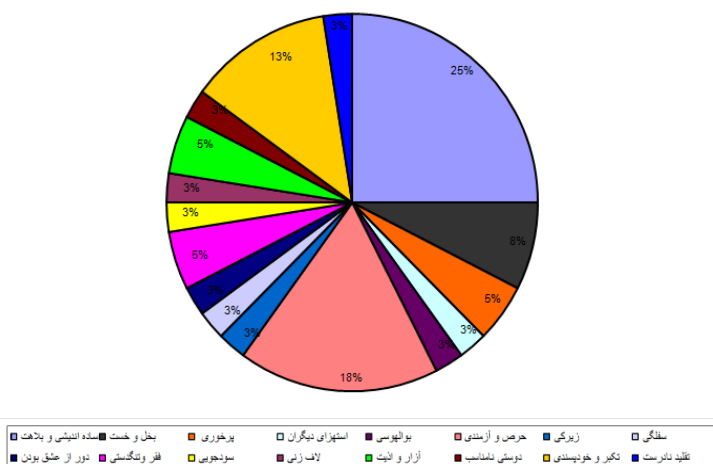


شکل ۲- نمودار دایره ای

ابیات/حکایات موضوعات طنز آمیز هفت اورنگ درباره خصلت‌های نکوهیده مردم



شکل ۱. نمودار فراوانی



شکل ۲- نمودار دایره ای

نتیجه

بیشتر طنزهای هفت اورنگ در قالب حکایت می باشد و هدف اصلی جامی در این حکایات طنزآمیز القای پیامی آموزنده است و هیچ کدام از آن ها به طور مطلق برای سرگرمی و خنداندن مخاطب نیست. این حکایات طنزآمیز در زمینه های گوناگون شاعری، خصلت های ناپسند مردم، مذهبی و سیاسی است اما نیش طنز او بیشتر متوجه خصلت های نکوهیده ی مردم می باشد که نشان دهنده ی دغدغه ی او در زمینه ی اجتماع و فرهنگ است و از میان این خصلت ها نیز بیشتر ساده اندیشی و حماقت مورد طنز و طعنه ی او قرار می گیرد.

جامی برای آفرینش طنز از شگردهای گوناگونی بهره برده است ولی بیشتر این طنزها از طریق طنز موقعیت و تناقض (در رفتار یا گفتار شخصیت ها) بازی های زبانی چون جناس، ایهام و کنایه به وجود آمده است.

#### منابع

- ۱- آرین پور، یحیی. (۱۳۷۲). از صبا تا نیما، دو جلد، تهران: انتشارات زوار، چاپ چهارم.
- ۲- اصلانی (همدان)، محمدرضا. (۱۳۸۷). فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران: کاروان، چاپ دوم.
- ۳- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۸۶). مثنوی هفت اورنگ، تهران: اهورا، چاپ دوم.
- ۴- جوادی، حسن. (۱۳۸۴). تاریخ طنز در ادبیات فارسی، تهران: کاروان، چاپ اول.
- ۵- حرّی، ابوالفضل. (۱۳۸۷). درباره طنز، تهران: انتشارات سوره مهر، چاپ اول.
- ۶- حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۷). عبید زاکانی، تهران: طرح نو، چاپ اول.
- ۷- داد، سیما. (۱۳۸۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید، چاپ سوم.
- ۸- زرویی نصرآباد، ابوالفضل. (۱۳۷۵). «نگاهی گذرا به مفاهیم طنز و انواع شوخ طبعی»، سالنامه گل آقا، شماره ۴۲.
- ۹- کاسب، عزیزالله. (۱۳۶۶). چشم انداز تاریخی هجو، تهران: مؤلف، چاپ اول.
- ۱۰- نفیسی، سعید. (۱۳۴۴). تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، بی جا: فروغی، چاپ اول.
- ۱۱- نیکوبخت، ناصر. (۱۳۸۰). هجو در شعر فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.